



نشریه دانشجویی، فرهنگی دانشگاه صنعتی اصفهان  
صاحب امتیاز: تشکل دانشجویی آرمان  
مدیر مسؤول و سردبیر: احمد رضوانی  
سال هشتم، شماره دوم  
هفته اول آبان ۱۳۹۳

# من «مهندس»م، پس هستم!

تقریباً چهل روز از آغاز سال تحصیلی جدید هم گذشت. و کم کم این ترم به میانه خودش نزدیک می شود. و باید خود را آماده امتحانات میان ترم کرد. چراکه امتحان جزئی از دانشگاه است. همان طور که اشتباهات داوری جزئی از داوری است! و قاعدتاً بعد هم نوبت به امتحانات پایان ترم میرسد. و تا به خودمان بیاییم یک ترم دیگر هم از دوران دانشجوییمان سپری میشود. ترم های بعدی هم تا حد زیادی مطابق با همین روال، سپری خواهند شد. و در نهایت دوران دانشجویی ما به پایان خواهد رسید. این روند، **روند طبیعی دانشگاه** است. به همین دلیل ما کمتر در مورد **چرایی** آن سوال می کنیم. و خود را ملزم به رعایت و هماهنگ ساختن، با **سیر رسمی دانشگاه** میکنیم. چرا که بودن در دانشگاه و تحصیل در آن، قاعده مشخص خود را دارد. ما همه این ها مربوط به بعد از آمدن ما در دانشگاه است. یعنی طبیعی است که وقتی ما **اصل آمدن به دانشگاه** را پذیرفتیم، دیگر سعی میکنیم خودمان را با شرایط آن تطبیق بدهیم. اما در مورد خود اصل انتخاب دانشگاه چه طور؟ **چرا به دانشگاه آمده ایم؟** آیا در مورد اینکه باید به دانشگاه بیاییم یا نه، باید چون و چرا بکنیم؟ یا اینکه در این مورد هم باید خود را هماهنگ با **سیر کلی جامعه** بکنیم؟ تا چه حد ما حق داریم که در مورد چرایی آمدنمان به دانشگاه سوال کنیم؟ ضرورت طرح پرسش بالا چیست؟ و جواب دادن به آن به چه کار ما می آید؟ این یک قاعده است که ما به اندازه ای که صحیح فکر کنیم، صحیح عمل می کنیم. سوال اینست که در مورد آمدن به دانشگاه آیا ما چنین فرآیندی را طی کرده ایم؟ تا چه حد دانشگاه را **آگاهانه** انتخاب کرده ایم؟ و تا چه حد تحت تاثیر **القائات** جامعه این مسیر را برگزیدیم؟ البته الان بحث بر سر خوب یا بد بودن دانشگاه نیست. طبیعتاً دانشگاه و آمدن به آن معایبی دارد و محاسنی. و می توان در مورد معایب و محاسن آن اندیشید. اما الان صحبت بر سر این است که ما در انتخاب دانشگاه، که بخش مهمی از مسیر زندگی مان را تشکیل می دهد تا چه حد اختیار انتخاب داشتیم؟ شاید جواب اولیه ای که به ذهن ما می رسد، این باشد که ما دانشگاه را با اختیار خودمان انتخاب کرده ایم. خودمان با اختیار خودمان درس خواندیم و بعد کنکور دادیم و وارد دانشگاه شدیم. و کسی ما را مجبور به آمدن به دانشگاه نکرد. اما تا چه حد این جواب درست است؟ طبیعی است که آزادی وقتی معنا پیدا میکند که **حق انتخاب** وجود داشته باشد. تا جایی که ما به یاد داریم، کسی صحبت از حق انتخاب و یا عدم انتخاب این مسیر را برای ما مطرح نکرد.

برای خود ما هم هیچ گاه این سوال مطرح نشد. چرا که درس خواندن و آمدن به دانشگاه، جزو **بدیهیات زمان** ماست. و اصلاً مگر آدم عاقل در بدیهیات، شک میکند!!! میتوانیم وسعت نگاهمان را از دانشگاه هم فراتر ببریم. و به جای سوال از نقش ما در آمدن و انتخاب دانشگاه، در مورد **کل سیستم و نظام آموزشی** که در آن درس خوانده ایم، این سوال را بپرسیم. دوران راهنمایی و دبیرستان و بعد هم کنکور. هر کدام از این دوران ها یک یا چند سال وقت ما را به خودش مشغول کرد. آیا میتوان به صورتی دیگر از نظام آموزشی اندیشید که نه در جزئیات بلکه از اساس با نظام آموزشی فعلی متفاوت باشد؟ همه میدانیم نظام آموزشی فعلی که ما در آن درس خوانده ایم و به خصوص دانشگاه، کم و بیش همان نظام آموزشی مرسوم است که در دنیا وجود دارد. هم در محتوای دروس و هم در نحوه آموزش و ساختار حاکم بر آن، شباهت های بسیاری میان آن ها برقرار است. یک پرسش اساسی که در رابطه با این **نظام آموزشی جهانی** مطرح است، این است که **غایت این نظام آموزشی چیست؟** آیا ما **حق** نداریم که پرسش بالا را مطرح کنیم و به دنبال یافتن جوابی روشن برای آن باشیم؟ آیا آن کسانی که در دوران دبیرستان و کنکور و الان در دانشگاه مدام درگوش ما خوانده اند که باید خوب درس بخوانیم، به این پرسش اساسی ما هم جواب داده اند؟ اصلاً خود آن ها تا چه حد نسبت به این نظام آموزشی، شناخت داشته اند؟ پس چه کسی باید به این پرسش مهم و اساسی ما پاسخ بدهد؟ آرمان فراروی نظام آموزشی که ما بهترین سال های عمرمان را در آن گذرانیدیم چیست و چرا؟ البته برای جلوگیری از هرگونه سو تفاهم باید گفت که الان بحث بر سر خوب بودن یا بد بودن درس خواندن و مهندس شدن و این ها نیست. بحث فعلاً این است که آیا ما اساساً حق داریم که سوال کنیم یا نه؟ و تا چه حد تاکنون به این سوال اساسی ما پاسخی درخور ارائه شده است؟ تقریباً جوابی که اکثر آن ها به پرسش چرایی پذیرفتن نظام آموزشی فعلی توسط ما می دهند این است: **درس بخوانید تا مهندس بشوید** و فرد مفیدی برای جامعه خود باشید. و با همین یک جمله، پرونده این سوال در ذهن ما بسته می شود. اما میتوان در مورد همین **جواب مرسوم**ی که داده میشود، بیشتر فکر کرد. تا بلکه بتوانیم به غایت نظام آموزشی فعلی پی ببریم. و اگر هم قرار است در دانشگاه درس بخوانیم لاقلاً بدانیم که چه داریم میکنیم. و نه این که چون همه یک کاری را انجام می دهند، ما هم آن را انجام بدهیم. گفته می شود که درس بخوانید تا مهندس بشوید. البته واضح است که این جواب در فضای دانشگاه فنی مهندسی داده شده است. و چون همه ما در یک دانشگاه فنی مهندسی درس

میخوانیم طبیعی است که قرار است مهندس بشویم. آن چه که به بودن ما در دانشگاه **معنا** می بخشد، همین **مهندس شدن** است. مهندس شدن نه یک **امری عارض** بر ما، بلکه **تمام هویت** اکثر ما دانشگاهیان را تشکیل میدهد. مهندس یعنی کسی که به مدد علوم و فنونی که آموخته، توانایی تصرف در طبیعت و تغییر آن در جهت یک هدف مشخصی را دارد. اگر هدف بودن ما در دانشگاه مهندس شدن است، پس میتوانیم این طور نتیجه بگیریم که غایت نظام آموزشی که ما در آن درس میخوانیم این است که مهندس تحویل جامعه بدهد. اما سوال اساسی که اینجا مطرح میشود اینست که چرا مهندس شدن باید هدف نهایی این نظام آموزشی باشد؟ آیا نمی شد که به جای این هدف، هدف دیگری برای سیستم آموزشی وضع کرد؟ از یک سو همه قبول داریم که هدف دانشگاه تربیت و تولید مهندس است. و سوی دیگر **نمیدانیم** و البته **نپرسیدیم** که چرا!!! شاید به این دلیل که در مقابل این ساختار آموزشی کاملاً **منفعل** بودیم. و خود را درست در اختیار آن قرار داده ایم. به نظر می رسد که ناچاریم، برای شناخت دانشگاه و ماهیت آن نگاهمان را وسیع تر کنیم. و به **تاریخچه شکل گیری** این نهاد آموزشی نگاه بیندازیم. همان طور که قبل تر گفته شد، نظام آموزشی فعلی یک **نظام جهانی** است. و این نظام آموزش مدرسه ای و دانشگاهی با این **صورت و کیفیت**، زاییده **انقلاب صنعتی** است. بعید است کسی در ادعای بالا تردیدی داشته باشد. اولین بار که به وجود نهادی به نام دانشگاه احساس نیاز شد، در **اروپا** و در قرن **هفدهم** بود. اگر چه آموزش و تعلیم همواره در طول تاریخ در جوامع مختلف وجود داشته، اما آموزشی که در چند صد سال اخیر شکل گرفته از جهات متعددی با گذشته متفاوت است. شاید بد نباشد از زبان خود غربی ها این ادعا را بیشتر توضیح بدهیم. **الوین تافلر** نویسنده مشهور کتاب **موج سوم** مینویسد: با انتقال کار از مزارع و منازل می بایست کودکان را برای زندگی و کار در کارخانه آماده ساخت. صاحبان اولیه معادن، کارخانه ها و آسیاب ها در انگلستان در حال صنعتی شدن ... دریافتند که تقریباً تربیت افراد بالغ اعم از روستاییان یا افراد شاغل در صنایع دستی برای کار مفید در کارخانه غیر ممکن است. بنابراین، باید به سراغ کودکان رفت و آنان را از کودکی برای کار مفید در کارخانه ها آماده کرد. آماده ساختن جوانان برای نظام صنعتی بسیاری از مشکلات بعدی این نظام را به مقدار زیادی حل می کرد. در نتیجه ساختار مرکزی دیگری برای جوامع موج دوم بوجود آمد که همانا آموزش و پرورش همگانی بود. آموزش و پرورش همگانی که بر پایه مدل

اندیشه برانگیز ترین امر در زمانه اندیشه برانگیز ما این است که ما هنوز فکر نمی کنیم!

کارخانه طرح ریزی شده بود خواندن، نوشتن، حساب و قدری تاریخ و موضوعات درسی دیگر را یاد می داد. همان طور که الوین تافلر اشاره میکند؛ نظام صنعتی کنونی در سراسر جهان برای آنکه نیازهای تخصصی خویش را برآورده سازد سیستم خاصی را برای آموزش و پرورش شکل بخشیده است. که امروزه در مدارس و دانشگاه های سراسر جهان اعمال میشود. طبیعی است که در پس این نظام یک پارچه جهانی، هدف واحدی وجود داشته باشد. اما این که چرا این هدف واحد مهندس شدن است، خود موضوعی است که باید مورد بررسی و پرسش قرار بگیرد. البته اگر اشتیاق ما به علم و تکنولوژی جدید این اجازه را به ما بدهد که ما در مقابل این نظام آموزشی دست به **پرسش** بزنیم. و اصلاً **شان پرسش گری** را برای خود قائل باشیم. و گرنه ما هم میتوانیم مثل سایر انسان های هم عصر خود بی چون و چرا تسلیم وضع فعلی جامعه و جهان باشیم. اجمالاً می توان گفت که از حدود چهارصد سال پیش، نگاه جدیدی به **عالم و آدم** شکل گرفت. بر طبق این نگاه جدید، انسان غربی برای زندگی خود هدفی جدید انتخاب کرد. در این نگاه، هدف انسان نه **تغییر خود برای تقرب به خدا**، بلکه **تغییر عالم در جهت امیال انسان** است. با این طرز فکر، **انسان ابزارسازی** پدید آمد که عقل خود را در جهت ساختن ابزارهایی به کار می برد که طبیعت را مطابق خواست خود تغییر دهد. و طبیعی است که با چنین نگاهی، غایت علم، **تصرف بیشتر در طبیعت** است. و غایت تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش، تربیت و ساختن انسانی است که بتواند به علمی، برای تصرف بیشتر در طبیعت مجهز باشد.

## حکمت حسینی، علیه نظم اموی

کسانی که به اباعبدا... (ع) نصیحت می کردند که به کوفه نروید چون کشته می شوید، دروغ نمی گفتند. آنها که می گفتند حاکمان خبیث اموی به شما اجازه حیات نمی دهند، دروغ نگفتند. پس این ها چه چیزی را نمی دیدند که امام حسین (ع) می دید؟

آنچه را ناصحان امام می دیدند و بر آن نام شکست و کشته شدن می نهادند، چیزی نبود که حسین (ع) با آن تیزی خود نبیند، بلکه آنچه حسین (ع) می دید و می خواست توجه بقیه را به آن جلب کند، فرهنگ رهایی بود. تمام تلاش فرهنگ اموی همین است که به ما بقبولاند، کار سخت تر از آن است که نتیجه بگیرید، پس دست از پا خطا نکنید، و بدینسان فرهنگ اموی در امنیت خود پایدار می ماند. و تمام کربلا آن است که حکمت حسینی سختی نمی شناسد و در هر شرایطی راه رهایی باز است. و آن هایی که زانوی یأس را بغل کرده اند، کربلا و حسین (ع) را نمی شناسند و به امامی غیر از حسین (ع) اقتداء کرده اند. آن هایی که این روزها از آرمان های بلند دینی دست برداشته اند، به خود و به حسین (ع) پشت کرده اند. امروز نیز جهان نیهیلیسم و پوچ گرای غرب همین هدف را دارد که به ذهن های حق جو بفهماند دست از آرمان های خود بردارد و به وضع موجود تن دهدید و خود را با زمانه هماهنگ کنید. یعنی این ها حقانیت را برای وضع موجود تبلیغ می کنند، چراکه وقتی به وضع موجود تن دهند، تنها ناله ای از اعتراض بلند می کنند و دیگر هیچ. لذا عملاً توانایی ماندن را برای وضع ظالمانه اموی تأیید کرده اند، و یک نوع حق ماندن برای آن فرهنگ قائل شده اند. وقتی معاویه مرد و یزید هم هنوز نتوانسته بود کارها را درست به دست بگیرد، اما حسین (ع) باید چه بکند؟ از یک طرف به او می گویند هرج و مرج طلب و فرهنگ عمومی هم بدش می آید که کسی خواب آن ها را بر هم بزند و از طرف دیگر هم حسین (ع) آمده است تا آن فرهنگ را برهم زند. از یک طرف نباید هرج

و مرج طلب باشد و خواب مردم را آشفته نکند و از آن طرف این تهمت را نباید بپذیرد، و اما حسین (ع) باید شرایط را دگرگون کند. یعنی شرایطی را که یزید در آن امن است باید به هم بزند و شرایطی بوجود آورد تا مردم در آن ساده زندگی کنند، تا آرام آرام متعالی شوند. این جاست که حرکات و گفتار و دلسوزی و نصیحت های امام (ع) معنا دار می شود.

فرهنگ معاویه ای نظم های اصیل انسانی را از بین می برد بدون این که کسی متوجه شود چه چیزی بر سرش آمده است.

معنی کردن نظم حسینی و نظم معاویه ای نیاز به دقت و تلاش بیشتری دارد. نظم حسینی، نظمی است که مقصدش ارتباط انسان با خدا و غیب است، نه امنیت دادن به نفس اماره، و نظم معاویه ای، نظم انضباط زمین و فربه نمودن نفس اماره است. برای این که به بحث نزدیک شویم مثالی می زنیم. شما حتماً در دستورات علماء شنیده اید که انسان باید به مرحله «مراقبه» برسد، حالا یک فرد «جنتلمن» و انسان منظم در فرهنگ مدرنیته را با سالکی که در حال مراقبه است در نظر بگیرید، اولی آدمی است که خیلی در کارهایش نظم و پرستیژ دارد، گره کراواتش منظم است، کت و شلوار اتو کرده می پوشد، موهایش منظم است، راه رفتنش منظم است، سخن گفتن و همه کارهایش منظم و سر وقت است، پشت چراغ قرمز هم توقف می کند، خلاصه در این گونه نظم و انضباط غوغاست. دومی که در حال مراقبه است، مواظب است یک غیبت نکند، فکر بدی به قلبش خطور نکند، پشت چراغ

قرمز هم می ایستد چراکه انضباط زمینی، کار همه انسان هایی است که در زمین مقیم اند. امام خمینی (رحمة... علیه) هم به عنوان یک آدم منظم، در نوفل لوشاتو وقتی گوسفندی را در باغ پشت ساختمان اقامت ایشان بر خلاف قانون فرانسه ذبح کردند و برای امام آبگوشت تهیه کردند، امام پرسیدند آیا ذبح گوسفند در داخل باغ مطابق با قانون فرانسه هست؟ گفتند: نه، دولت فرانسه چنین اجازه ای را نمی دهد. امام از خوردن آبگوشت امتناع کردند. همراهان امام می گفتند: ما می دانستیم که امام آبگوشت دوست دارند اما آن آبگوشت را نخوردند چون نظم زمینی باید رعایت شود. اما نظم زمینی، تنها نظم نیست که امام حسین علیه السلام آمده است تا آن را ایجاد کند. نظم اهل مراقبه را ببینید، آن چنان مواظب است که کوچکترین خطور قلبی، یک گناه، یک غفلت، در تمام شخصیتش حاصل نشود، یعنی انسانی که در مراقبه می رود، در نظم زندگی می کند که زمین را به آسمان پیوند زده است و چنین نظمی است که فرهنگ معاویه ای را ویران می کند. فرهنگ رومی معاویه، نظم های اصیل انسانی را از بین می برد، گاهی انسان دیگر نمی تواند در فضای نظم معاویه ای تنفس کند، هر کاری می کند و هر برنامه ریزی که می کند می بیند به آنچه می خواهد نمی رسد، این نظام معاویه ای است که نظم های اصیل را از بین می برد و این نظم حسینی است که با حکمت الهی به بشر و جهان نگاه می کند و آن را اداره می کند. نظم های اصیل انسانی را معاویه از بین می برد، بدون این که کسی متوجه شود چه بر سرش آمده، مگر کسی که می تواند حق و باطل را تمیز دهد.

منبع: کربلا مبارزه با پوچی ها، اصغر طاهرزاده در یافت اینترنتی فایل کتاب: [almizan.labolmizan.ir](http://almizan.labolmizan.ir)

ادامه از صفحه اول

نتیجه سیطره چنین نگاهی این است که در دنیای امروز، بشری در صحنه است که صرفاً معنی خود را در ساختن ابزارهای تکنیکی جست و جو میکند.

و سال های طولانی از عمر خود را صرف این کار میکند. و از این بابت اصلاً احساس خسران نمیکند. چراکه بودن خود را این گونه تعریف کرده است. و هدفی ورای این، برای خودش قائل نیست. چنین انسانی، بر مبنای شناخت کمی خود از عالم، نگاهی خاص به طبیعت، زمین و آسمان و همه آن چه که در گستره جهان است، دارد. و نسبت خاصی با آن ها و با خود برقرار کرده است. نظام آموزشی فعلی، و از جمله دانشگاه، در بستر چنین نگاهی شکل گرفته است. البته نباید از این بحث ها مخالفت تام با دانشگاه و علوم جدید برداشت شود.

بلکه عدالت اقتضا میکند که ما هر امری را سر جای خودش قرار بدهیم. منظور از طرح مباحث بالا دعوت به تفکر و شناخت ماهیت دانشگاه است و نه موضع گیری عجولانه.

باید در مورد این موضوع فکر کرد که نگاه انسان امروز به خود و به عالم، تا چه حد نگاهی درست و حقیقی است؟

و آیا میتوان به نوع دیگری از زندگی و بودن غیر از آنچه که اکنون به ما پیشنهاد میشود، فکر کرد؟

البته لازمه چنین امری اینست که ما گوش خود را به روی هیچ حرفی نبندیم. و همواره معترف باشیم که آن چیزی که نمی دانیم، بسیار بسیار بیشتر از آن چیزی است که می دانیم. و خود را ملزم به پیروی از عادات پذیرفته شده زمان خود نکنیم. تنها در این صورت است که ورای روزمرگی و سیاست، میتوان قدم در راه تفکر گذاشت.

### پایان نامه

اول، از همه سلام

دوم، میگو ماهی رو هر وقت از آب بگیرید، تازه است. حکایت نشریه ما هم همینه. اگر چه دیر آماده شد، اما هرچه که بود بالاخره کار شروع شد.

سوم، اولین شمارمون رو سعی کردیم با یک موضوع کاملاً ملموس شروع کنیم. البته ملموس بودن یک موضوع، یک شمشیر دو لبه است. یعنی هم ممکنه باعث بشه ما راحت تر اونو درک کنیم و هم برعکس ممکنه ما هیچ گاه نتونیم اونو درک کنیم. ان شاء.. که برای ما حالت اول صادق باشه.

چهارم، عنوان مقالمون رو از جمله معروف رنه دکارت که گفت: «من می اندیشم، پس هستم.» گرفتیم. این جمله معروف دکارت، آغازگر تحولات عظیمی در عالم شد. جمله کنار صفحه هم از هایدگر، فیلسوف آلمانی است.

پنجم، قاعدتا هر کسی در قبال محتوای این نشریه، نظری خواهد داشت. (از فعل آینده استفاده کردیم چون اغلب بچه ها نشریه رو از

یا نهار ملت رو به تاخیر میندازید؟ امیدواریم که مسؤولین آموزشی دانشگاه جواب قانع کننده ای در این مورد داشته باشند.

هشتم، در این شماره بخش هایی از کتاب کربلا مبارزه با پوچی ها رو آوردیم. ان شاء... اگه عمری باقی بود، دوشنبه و سه شنبه در صحن مسجد با تخفیف پنجاه درصد این کتاب رو توزیع میکنیم. شما هم اگر توانستید این کتاب را تهیه کنید تا به تفاوت نگاه ی یک عالم دینی با یک سیاست مدار را در مورد واقعه عاشورا پی ببرید. خدا آن روز را نیارود که سیاسیون ما بخواهند کربلا را برای ما تعریف کنند.

نهم، کم کم حال و هوای شهر بوی محرم به خودش میگیرد. در این ده روز، راحت تر میشود در شهر نفس کشید. گویی پنجره ای از عالم بالا به روی ما خاکبان باز شده است. سلام بر شعر محتشم: باز این چه شورش است که در خلق عالم است... السلام علی الحسین و علی ابن الحسین و علی اولادالحسین و علی اصحاب الحسین زیاده عرضی نیست. تا شماره بعد یا حق

پایان نامش می خونند!) و چه بسا علاقه مند باشد که نظر خود را ابراز کند. به همین منظور ما متن هر نشریه رو همون روز میذاریم تو وبلاگ تشکل آرمان. بخش نظرات وبلاگ فعاله و هر کی خواست میتونه نظرش رو توی وبلاگ بذاره. ما هم اونجا حرفمون رو راحت تر میتونیم بزنیم. البته اگر اشتغال اکثر دانشجویان به facebook و whatsapp و viber و line و غیره و ذلک وقتی برای حضور اون ها در این وبلاگ باقی بذاره. اینم آدرس وبلاگمون: [www.armaniut.blog.ir](http://www.armaniut.blog.ir)

ششم، چه خوبه که همه ما سعی کنیم تا میشه حرف و عملمون رو یکی کنیم. این طور نباشه که از یک طرف ادعای تحقق آرمان های انقلاب رو داشته باشیم و از سوی دیگه، ی کارایی انجام بدیم که هیچ عقل سلیمی نتونه اونو قبول کنه. چون که بیشتر از این نمیشه مطلب رو بازش کرد، پیدا کردن مصداق این قاعده رو به عهده مخاطب میگذاریم.

هفتم، یک کار غلطی اگر همه گیر و عمومی شد، دلیلی نمی شود که ما اعتراض نکنیم. یک موردش همین ادامه دادن کلاس های سه واحدی ظهر تا ساعت دوازده و ربع هست. مگر طبق قانون آموزشی دانشگاه، از ساعت دوازده تا یک و نیم کلاس گذاشتن غیر قانونی نیست؟ پس چرا تو روز روشن این قانون زیر پا گذاشته میشه و نماز